

[شرائط لباس مصلی 1](#_Toc533341119)

[***مسأله هفدهم (مستثنیات نماز در حیوان حرام گوشت)*** 1](#_Toc533341120)

[**استثنای أول (خزّ خالص)** 2](#_Toc533341121)

[**بررسی معنای خزّ** 2](#_Toc533341122)

[**بررسی معنای خزّ در روایات** 2](#_Toc533341123)

[برای بررسی معنای خزّ سراغ روایات رفتیم و دو روایت را بیان کردیم و بحث به روایت سوم رسید؛ 2](#_Toc533341124)

[**روایت سوم** 2](#_Toc533341125)

[وجوه سؤال از جلد خزّ 2](#_Toc533341126)

[وجه أول 3](#_Toc533341127)

[وجه دوم 3](#_Toc533341128)

[وجه سوم 3](#_Toc533341129)

[مؤیدات روای سه وجه مذکور 3](#_Toc533341130)

[روایت چهارم 7](#_Toc533341131)

[محمد بن علی ماجیلویه 8](#_Toc533341132)

[یحیی بن أبی عمران 8](#_Toc533341133)

**موضوع**: شرط چهارم (از غیر مأکول اللحم نبودن) /شرائط لباس مصلی /کتاب الصلاة

**خلاصه مباحث گذشته:**

بحث در این بود که خزّ خالص که از حیوان حرام گوشت است بر اساس فتوا و نص، نماز خواندن در آن اشکال ندارد. بحث در این بود که مراد از خزّ چیست که در جلسه قبل سه روایت را بیان کردیم.

# شرائط لباس مصلی

***مسأله هفدهم (مستثنیات نماز در حیوان حرام گوشت)***

يستثنى مما لا يؤكل الخز الخالص الغير المغشوش بوبر الأرانب و الثعالب و كذا السنجاب و أما السمور و القاقم و الفنك و الحواصل فلا يجوز الصلاة في أجزائها على الأقوى‌

بحث راجع به استثنای از حرمت نماز در أجزای حیوان حرام گوشت بود.

**استثنای أول (خزّ خالص)**

بیان کردیم که ظاهر تعبیر صاحب عروه به «الغیر المغشوش» این است که مراد از خزّ، موی حیوان معروف به خزّ است زیرا جلد خزّ، مغشوش نیست و آنچه می تواند مشغوش باشد وبر خزّ می باشد.

**بررسی معنای خزّ**

**أصل استثنای خزّ واضح است و مفتی به و مورد نصوص است و مشکل در معنای خزّ می باشد؛**

خزّ همان کلب بحری است و از روایات جواز نماز در وبر آن استفاده می شود و یا حتّی جواز نماز در جلد آن استفاده می شود یا این که معلوم نیست معنای خزّ چیست و مرحوم بروجردی می فرمودند روایات دلالت می کند نماز در خزّ جایز است ولی معنای خزّ برای ما روشن نیست.

**بررسی معنای خزّ در روایات**

برای بررسی معنای خزّ سراغ روایات رفتیم و دو روایت را بیان کردیم و بحث به روایت سوم رسید؛

**روایت سوم**

صحیحه سعد بن سعد: عَنْهُ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنِ الْبَرْقِيِّ عَنْ سَعْدِ بْنِ سَعْدٍ عَنِ الرِّضَا ع قَالَ: سَأَلْتُهُ عَنْ جُلُودِ الْخَزِّ فَقَالَ هُوَ ذَا نَحْنُ نَلْبَسُ فَقُلْتُ ذَاكَ الْوَبَرُ جُعِلْتُ فِدَاكَ فَقَالَ إِذَا حَلَّ وَبَرُهُ حَلَّ جِلْدُهُ.[[1]](#footnote-1)

**صاحب جواهر فرمودند**: شاید مراد روایت «هوذا» به فتح هاء و سکون واو باشد که به معنای «همی، همواره» است.

در روایت از جلود خزّ سؤال می کند حضرت می فرماید ما آن را می پوشیم. سائل می گوید آنچه شما می پوشید وبر است حضرت می فرماید اگر وبرِ حیوان مخصوص حلال باشد جلد آن هم حلال خواهد بود؛ زیرا مشکل در مانعیّت ما لایؤکل است که در این جهت بین وبر و جلد فرقی نیست.

##### وجوه سؤال از جلد خزّ

**ما عرض کردیم**: واضح نیست سؤال در روایت راجع به نماز بوده باشد تا دلالت بر جواز لبس وبر و جلد خزّ در نماز کند زیرا در این روایت سه منشأ دیگر نیز برای سؤال سائل محتمل است؛

##### وجه أول

1-منشأ سؤال فاخر بودن لباس خزّی باشد؛ در آن زمان مطرح بوده است که چرا مؤمن در ثیاب فاخر نماز بخواند و چرا ثیاب فاخر بپوشد و روایاتی داریم که حرمت را روی لبس ثیاب فاخر برده اند و حیث مانعیّت در نماز را در نظر نداشته اند و وبر خزّ و جلد خزّ از ثیاب فاخر بوده است و در برخی روایات آمده که پیراهن خزّ پنجاه دینار ارزش داشته است که قیمت پنجاه گوسفند می باشد (هر دینار سه چهارم مثقال طلای امروز می باشد). و این که در این روایت تعبیر «ذاک الوبر» کرده است شاید به این خاطر بوده که جلد خزّ فاخرتر بوده است و مناسب هم همین است که جلد خزّ از وبر خزّ گران تر باشد لذا در ذهن سائل احتمال فرق بین حکم وبر و جلد وجود داشته و به همین خاطر می گوید «ذاک الوبر» یعنی آنچه شما می پوشید وبر است و من از حکم جلد سؤال دارم.

##### وجه دوم

2-شبهه دیگر این است که شاید منشأ سؤال کراهت یا حرمت تکلیفی لبس أجزای حیوان حرام گوشت بوده است یعنی چرا از چیزی که حرام گوشت است لباس تهیه و پوشیده می شود و ربطی به مانعیّت در نماز نداشته است.

##### وجه سوم

3-شاید هم منشأ سؤال احتمال میته بودن کلب دریای باشد که این هم در روایات شاهد دارد.

###### مؤیدات روای سه وجه مذکور

**این سه احتمال با روایاتی تأیید می شود؛**

**الف) مؤیّد روایی احتمال أول که شاید منشأ سؤال ثیاب فاخر بودن جلد و وبر خزّ، بوده است؛**

1-عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ الْوَشَّاءِ عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَلْبَسُ فِي الشِّتَاءِ الْخَزَّ وَ الْمِطْرَفَ الْخَزَّ وَ الْقَلَنْسُوَةَ الْخَزَّ فَيَشْتُو فِيهِ وَ يَبِيعُ الْمِطْرَفَ فِي الصَّيْفِ وَ يَتَصَدَّقُ بِثَمَنِهِ ثُمَّ يَقُولُ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ.[[2]](#footnote-2) در سند روایت سهل بن زیاد وجود دارد. مطرف به معنای رداء است.

این که آیه مذکور را در ذیل حدیث قرائت کردند به این خاطر بوده است که عده ای مثل سفیان ثوری تنگ نظر بوده اند و می گفتند مؤمن باید لباس محقّر بپوشد و به امام علیه السلام هم اعتراض می کردند که این لباس فاخر چیست که شما پوشیده ای؟!

2- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَبِي نَصْرٍ عَنْ‌أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا ع قَالَ: كَانَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ ع يَلْبَسُ الْجُبَّةَ الْخَزَّ بِخَمْسِينَ دِينَاراً وَ الْمِطْرَفَ الْخَزَّ بِخَمْسِينَ دِينَاراً.[[3]](#footnote-3) مجموعاً برای پالتو و رداء (عبای کوتاه) صد دینار می شود و چه وجهی دارد که برای این دو قیمت گذاشت و قیمت آن را بیان کرد؛ روشن است که جواز نماز در خزّ ربطی به گران قیمتی و ارزانی لباس ندارد لذا معلوم می شود که جهت بیان آن فاخر بودن لباس است که حضرت لباس فاخر تهیه می کردند و از آن استفاده می کردند.

3- عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيسَى عَنْ صَفْوَانَ عَنْ يُوسُفَ بْنِ إِبْرَاهِيمَ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع وَ عَلَيَّ جُبَّةُ خَزٍّ وَ طَيْلَسَانُ خَزٍّ فَنَظَرَ إِلَيَّ فَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ عَلَيَّ جُبَّةُ خَزٍّ وَ طَيْلَسَانُ خَزٍّ فَمَا تَقُولُ فِيهِ فَقَالَ وَ مَا بَأْسٌ بِالْخَزِّ قُلْتُ وَ سَدَاهُ إِبْرِيسَمٌ قَالَ وَ مَا بَأْسٌ بِإِبْرِيسَمٍ فَقَدْ أُصِيبَ الْحُسَيْنُ ع وَ عَلَيْهِ جُبَّةُ خَزٍّ ثُمَّ قَالَ‌إِنَّ عَبْدَ اللَّهِ بْنَ عَبَّاسٍ لَمَّا بَعَثَهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع إِلَى الْخَوَارِجِ فَوَاقَفَهُمْ لَبِسَ أَفْضَلَ ثِيَابِهِ وَ تَطَيَّبَ بِأَفْضَلِ طِيبِهِ وَ رَكِبَ أَفْضَلَ مَرَاكِبِهِ فَخَرَجَ فَوَاقَفَهُمْ فَقَالُوا يَا ابْنَ عَبَّاسٍ بَيْنَا أَنْتَ أَفْضَلُ النَّاسِ إِذَا أَتَيْتَنَا فِي لِبَاسِ الْجَبَابِرَةِ وَ مَرَاكِبِهِمْ فَتَلَا عَلَيْهِمْ هَذِهِ الْآيَةَ قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبادِهِ وَ الطَّيِّباتِ مِنَ الرِّزْقِ فَالْبَسْ وَ تَجَمَّلْ فَإِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ يُحِبُّ الْجَمَالَ وَ لْيَكُنْ مِنْ حَلَالٍ.[[4]](#footnote-4) یوسف بن ابراهیم به نظر ما ثقه است زیرا صفوان از او روایت نقل می کند و شیخ ره نیز در تهذیب «حسین بن سعید عن صفوان عن یوسف بن ابراهیم» را نقل می کند و ما مشایخ صفوان را ثقه می دانیم زیرا شیخ ره در عده فرموده اند «صفوان و بزنطی و ابن أبی عمیر عرفوا بأنّهم لایروون و لایرسلون إلا عن ثقة».

طیلسان: «ثوب يغطى به الرأس و البدن يلبس فوق الثياب»، السدی: «قیطان که به کنار لباس اضافه می شود به اضافه آن سدی گفته می شود مثل عبا که مقداری از قیطان آن را اضافه می دهند»

در روایت حضرت بعد از نقل فعل عبدالله بن عباس می فرماید این ها را بپوش و خود را زینت بده.

در این روایت که جبّه خزّ و طیلسان خزّ پوشیده بود شبهه اش این بود که شاید پوشیدن آن اشکال داشته باشد و او را شبیه جبابره کند یعنی از حیث تشبّه به جبابره شبهه حرمت تکلیفی داشت که حضرت فرمود اشکالی ندارد.

4-مرسله أبی جمیله: عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُوسَى بْنِ الْقَاسِمِ عَنْ عَمْرِو بْنِ عُثْمَانَ عَنْ أَبِي جَمِيلَةَ عَنْ رَجُلٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: إِنَّا مَعَاشِرَ آلِ مُحَمَّدٍ نَلْبَسُ الْخَزَّ وَ الْيُمْنَةَ.[[5]](#footnote-5) ما لباس های فاخر می پوشیم هم خزّ و هم برد یمانی می پوشیم.

و نیز در روایت ذکر شده است که: خلیفه به امام علیه السلام اعتراض کرد که عمامه شما گران قیمت است حضرت فرمود تو کنیز را گران خریده ای و برای کذا این قدر پول می دهی حال من برای سر خود که بهترین عضو بدنم است این مقدار پول داده‌ام.

**ب) مؤیّد روایی احتمال دوم** (که شاید منشأ سؤال حیث ما لایؤکل باشد که آیا لبس أجزای حرام گوشت در غیر نماز از این حیث که حرام گوشت اند اشکال دارد؟ مثل این که کسی گربه را ذبح کند و پوست آن را هر جا می رود بپوشد شبهه این است که خدای متعال این را حرام کرده است حال تو این را می پوشی و شعار خود قرار می دهی) **دو روایت است؛**

1-صحیحه علی بن یقطین: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ عَنْ أَخِيهِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ يَقْطِينٍ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ ع عَنْ لِبَاسِ الْفِرَاءِ وَ السَّمُّورِ وَ الْفَنَكِ وَ الثَّعَالِبِ وَ جَمِيعِ الْجُلُودِ قَالَ لَا بَأْسَ.[[6]](#footnote-6)

فراء، حمار وحشی است. این که در روایت از لبس جمیع جلود سؤال کرده است معلوم می شود که مراد لبس در نماز نیست زیرا معنا ندارد که گفته شود «لبس جمیع جلود در نماز اشکال ندارد» روایت نماز را نفرموده است و راجع به لبس است که اگر ما لایؤکل هم باشد اشکالی ندارد.

2-صحیحه ریان: أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ عَنِ الرَّيَّانِ بْنِ الصَّلْتِ قَالَ: سَأَلْتُ أَبَا الْحَسَنِ الرِّضَا ع عَنْ لُبْسِ فِرَاءِ السَّمُّورِ وَ السِّنْجَابِ وَ الْحَوَاصِلِ وَ مَا أَشْبَهَهَا وَ الْمَنَاطِقِ وَ الْكَيْمُخْتِ وَ الْمَحْشُوِّ بِالْقَزِّ وَ الْخِفَافِ مِنْ أَصْنَافِ الْجُلُودِ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِهَذَا كُلِّهِ إِلَّا بِالثَّعَالِبِ.[[7]](#footnote-7) لبس این ها اشکال ندارد مگر لبس ثعالب؛ که حمل بر کراهت شدید می شود زیرا در روایت قبل هم بیان کرد که لبس ثعالب هم جایز است. و علماء و از جمله مرحوم خویی فرموده اند که این روایت راجع به حکم تکلیفی لبس است و مربوط به نماز نیست.

**ج) مؤیّد روایی احتمال سوم (که منشأ سؤال شبهه میته بودن باشد) این است که؛**

این روایت واضح تر از روایت دیگر است که می خوانیم ولی از ابن أبی یعفور است که ضعیف است؛

عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ إِسْحَاقَ الْعَلَوِيِّ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سُلَيْمَانَ الدَّيْلَمِيِّ عَنْ فُرَيْتٍ عَنِ ابْنِ أَبِي يَعْفُورٍ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع‌ إِذْ دَخَلَ عَلَيْهِ رَجُلٌ مِنَ الْخَزَّازِينَ فَقَالَ لَهُ جُعِلْتُ فِدَاكَ مَا تَقُولُ فِي الصَّلَاةِ فِي الْخَزِّ فَقَالَ لَا بَأْسَ بِالصَّلَاةِ فِيهِ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّهُ مَيِّتٌ وَ هُوَ عِلَاجِي وَ أَنَا أَعْرِفُهُ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع أَنَا أَعْرَفُ بِهِ مِنْكَ فَقَالَ لَهُ الرَّجُلُ إِنَّهُ عِلَاجِي وَ لَيْسَ أَحَدٌ أَعْرَفَ بِهِ مِنِّي فَتَبَسَّمَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع ثُمَّ قَالَ لَهُ أَ تَقُولُ إِنَّهُ دَابَّةٌ تَخْرُجُ مِنَ الْمَاءِ أَوْ تُصَادُ مِنَ الْمَاءِ فَتُخْرَجُ فَإِذَا فُقِدَ الْمَاءُ مَاتَ فَقَالَ الرَّجُلُ صَدَقْتَ جُعِلْتُ فِدَاكَ هَكَذَا هُوَ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَإِنَّكَ تَقُولُ إِنَّهُ دَابَّةٌ تَمْشِي عَلَى أَرْبَعٍ وَ لَيْسَ هُوَ عَلَى حَدِّ الْحِيتَانِ فَيَكُونَ ذَكَاتُهُ خُرُوجَهُ مِنَ الْمَاءِ فَقَالَ الرَّجُلُ إِي وَ اللَّهِ هَكَذَا أَقُولُ فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى أَحَلَّهُ وَ جَعَلَ ذَكَاتَهُ مَوْتَهُ كَمَا أَحَلَّ الْحِيتَانَ وَ جَعَلَ ذَكَاتَهَا مَوْتَهَا.[[8]](#footnote-8)

در آن زمان شغل برخی خزّازی بوده است؛ حال آقای زنجانی گاهی می فرماید «خزّاز» نیست بلکه «خرّاز» است و لکن هر چند در «أبی أیّوب خزّازی» این احتمال وجود دارد که مراد «خرّازی» باشد ولی در اینجا این احتمال وجود ندارد زیرا در ادامه از نماز در خزّ سؤال می کند و می گوید «انّه علاجی» یعنی کار من همین است. و مراد از خزّاز یا فروشنده خزّ و یا تولید کننده خزّ می باشد.

سؤال می کند حضرت می فرماید نماز در خزّ اشکال ندارد این شخص می گوید این خزّ میته است و من می دانم و کارم همین است. حضرت فرمود من بهتر از تو می دانم. بعد می فرماید این حیوانی آبزی است و مشکل تو این است که چون مثل ماهی نیست و چهار دست و پا می باشد با اخراج از ماء تذکیه نمی شود و لذا میته می شود. که حضرت فرمود این حیوان مثل ماهی است و اگر بیرون آب بمیرد تذکیه شده است.

این احتمال سوم هر چند در روایت محل بحث وجود دارد ولی عرفی نیست اگر شبهه میته بودن داشته با تعبیر «اذا حلّ وبره حلّ جلده» سازگار نیست زیرا در میته وبرش حلال است ولی جلدش حلال نیست.

ولی احتمال أول و دوم (که منشأ سؤال فاخر بودن ثوب خزّی یا حیث ما لایؤکل بودن خزّ باشد) وجود دارد؛ اگر مربوط به حکم تکلیفی باشد نسبت به فاخر بودن و حیث ما لایؤکل بودن اطلاق خواهد داشت ولی نمی دانیم صحیحه سعد از حکم تکلیفی سؤال کرده است یا از حکم لبس خزّ در نماز سؤال کرده است و واضح است که اطلاق حکم تکلیفی اثبات حکم وضعی نمی کند.

این که حضرت به کسی نگاه کند که طیلسان خزّ پوشیده است و به او بگوید اشکال ندارد ظهور ندارد که در نماز هم اشکال ندارد و مثال زدیم که اگر کسی به امام علیه السلام بگوید «من خیلی می خندم» و حضرت بفرماید «اشکالی ندارد» دلیل نمی شود که خنده در نماز هم بدون اشکال باشد زیرا اطلاق حلیّت تکلیفی خنده ربطی به حلیّت وضعی در نماز ندارد.

شاید کسی بگوید اگر لبس جایز باشد در نماز هم جایز خواهد بود زیرا معمولاً با همان چیزی که پوشیده اند نماز می خوانند که این اشکال در صحیحه علی بن یقطین و ریّان نیز می آید که تعبیر «جمیع الجلود و أصناف الجلود» داشت.

لکن جواب این است که: اگر منشأ سؤال احتمال حرمت تکلیفی باشد از ابتدا جواب انصراف به بیان این حیث پیدا می کند خصوصاً این که به آیه «من حرّم زینة الله اللتی أخرج لعباده» استناد داده شده است؛ لذا روایت از ابتدا ناظر به حیث حکم تکلیفی است و نباید نسبت به حکم وضعی اطلاق گیری شود.

راجع به «هوذا» هم گفتیم که معلوم نیست به معنای همواره باشد و شاید به معنای «نگاه کن، ببین که ما هم پوشیده ایم» باشد و بر فرض به معنای همواره باشد یعنی اتّفاقی نیست و همیشه می پوشیم ولی به این معنا نیست که در نماز هم می پوشیم و آن را در نمی آوریم. و نهایت این است که همواره پوشیدن موجب ظنّ به این می شود که در نماز هم می پوشیده اند و ظنّ لایغنی من الحقّ شیئا.

**لذا به نظر ما استدلال به این روایت چه در وبر خزّ و چه در جلد خزّ خالی از اشکال نیست.**

#### روایت چهارم

وَ رُوِيَ عَنْ يَحْيَى بْنِ أَبِي عِمْرَانَ أَنَّهُ قَالَ كَتَبْتُ إِلَى أَبِي جَعْفَرٍ الثَّانِي ع فِي السِّنْجَابِ وَ الْفَنَكِ وَ الْخَزِّ وَ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أُحِبُّ أَنْ لَا تُجِيبَنِي بِالتَّقِيَّةِ فِي ذَلِكَ فَكَتَبَ بِخَطِّهِ إِلَيَّ صَلِّ فِيهَا‌[[9]](#footnote-9) سائل فکر می کند که با بیان «أحبّ أن لاتجیبنی بالتقیّة» دیگر تقیّه نمی کنند در حالی که این گونه نیست و اگر جای تقیّه باشد حضرت تقیّه می کنند و اگر جای تقیّه نیست حضرت تقیّه نمی کنند. و این تقاضا وجهی ندارد.

در روایت می گوید که حضرت به خطّ خود نوشتند که در سنجاب و فنک و خزّ نماز بخوان؛ حال در مورد فنک معارض دارد ولی در سنجاب و خزّ معارض ندارد و البته معارض هم «لاتصل فی الفنک» می تواند بر کراهت حمل شود و بعداً بحث فنک خواهد آمد. و توجّه شود که احتمال دارد سائل از لبس سؤال کرده و از حکم نماز سؤال نکرده باشد ولی حضرت حکم نماز در آن را بیان کرده باشد و وقتی جواز نماز در خزّ ثابت شود جواز لبس هم ثابت خواهد شد (و این گونه نیست که بگوییم سؤال مطلق بوده است ولی سؤال به صورت مطلق منصرف به حکم نماز است و لذا حضرت حکم نماز را بیان کردند). علاوه بر این که به قرینه مطرح شدن تقیّه معلوم می شود مورد سؤال هم نماز در این موارد بوده است زیرا عامه نماز در این موارد را جایز می دانسته اند.

از این روایت استفاده می شود که خزّ یک نوع حیوانی است ولی معلوم نیست کلب بحری است یا حیوانی دیگر است.

##### محمد بن علی ماجیلویه

**مهم سند این روایت است:** یحیی بن أبی عمران توثیق خاص ندارد و سند صدوق به این شخص [و ما كان فيه عن يحيى بن أبي عمران فقد رويته عن محمّد بن عليّ ماجيلويه- رضي اللّه عنه- عن عليّ بن إبراهيم، عن أبيه، عن يحيى بن أبي عمران، و كان‌ تلميذ يونس بن عبد الرّحمن[[10]](#footnote-10)] مشتمل بر «محمد بن علی ماجیلویه» است که بعید نیست ثقه باشد زیرا صدوق زیاد از او نقل می کند و تعبیر «رضی الله عنه» راجع به او دارد که ظاهراً صدوق این تعبیر را راجع به کسانی مطرح می کند که آن ها را قبول دارد. مرحوم خویی فرموده اند در مشایخ صدوق یک فرد ناصبی به نام «أحمد بن الحسین الضبی» هم بوده است که در نماز «اللهم صل علی محمد فرداً» می گفته است و به خاطر این فرد مرحوم خویی فرموده است دلیلی بر وثاقت مشایخ صدوق نداریم مگر این که نص خاص بر وثاقت داشته باشیم.

جواب این است که: در مورد این شخص تعبیر «رضی الله عنه» را بیان نکرده است و نیز از این شخص تنها یک روایت آن هم به نفع شیعه بیان کرده است و الفضل ما شهد به الأعداء. و وقتی صدوق این همه تعبیر «رضی الله عنه» راجع به شخصی می کند و در طریق خود به کتب أصحاب ذکر می کند عرفاً حسن ظاهر اثبات می شود و حسن ظاهر أماره بر عدالت است.

##### یحیی بن أبی عمران

**أما راجع به یحیی بن أبی عمران؛ دو راه برای اثبات وثاقت او وجود دارد؛**

أول این که: این شخص از رجال تفسیر قمّی می باشد؛ آنچه ما خبر داریم این است که مرحوم خویی تا آخر به خاطر کلامی که در دیباجه وجود دارد [و نحن ذاكرون و مخبرون بما ينتهي إلينا و رواه مشايخنا و ثقاتنا[[11]](#footnote-11)] به توثیق عام تفسیر قمی معتقد بود. و نظر صاحب وسائل هم همین بوده است. ولی برخی آقایان در کتاب رجالی خود نسبت داده اند که مرحوم خویی از مانند توثیق عام کامل الزیارات از توثیق عام رجال تفسیر قمی نیز برگشته است. البته راجع به عدول از توثیق عام رجال کامل الزیارات ما همان موقع مطّلع شدیم و بیانیه ای از نجف آمد و ما خدمت آقای زنجانی دادیم. ولی راجع به عدول از تفسیر قمی چیزی نشنیده ایم.

به هر حال ما توثیق عام تفسیر قمی را قبول نداریم زیرا دیباجه ای که این مطلب در آن می باشد معلوم نیست از علی بن ابراهیم قمی باشد؛ بعد از دیباجه می گوید «قال ابوالفضل العباس حدثنا علی بن ابراهیم قمی» این کتاب تنها تفسیر قمی نیست و مطالبی از دیگران نیز در آن بیان شده است و مرحوم حسینی استر آبادی در آیات ظاهره مطالبی را از تفسیر قمی نقل می کند که در تفسیر قمی وجود ندارد.

راه دوم برای توثیق یحیی بن أبی عمران این روایت است: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عِيسَى قَالَ حَدَّثَنِي إِبْرَاهِيمُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ: كَانَ أَبُو جَعْفَرٍ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ ع كَتَبَ إِلَيَّ كِتَاباً وَ أَمَرَنِي أَنْ لَا أَفُكَّهُ‏ حَتَّى يَمُوتَ يَحْيَى بْنُ أَبِي عِمْرَانَ قَالَ فَمَكَثَ الْكِتَابُ عِنْدِي سِنِينَ فَلَمَّا كَانَ الْيَوْمُ الَّذِي مَاتَ فِيهِ يَحْيَى بْنُ أَبِي عِمْرَانَ‏ فَكَكْتُ الْكِتَابَ فَإِذَا فِيهِ قُمْ بِمَا كَانَ يَقُومُ بِهِ أَوْ نَحْوُ هَذَا مِنَ الْأَمْرِ.[[12]](#footnote-12)

در این روایت می گوید تا به حال یحیی بن أبی عمران وکیل من بود بعد از او تو وکیل من هستی. مرحوم خویی فرموده اند که از وکالت وثاقت اثبات نمی شود و لازم نیست وکیل امام علیه السلام ثقه باشد؛ و لکن به نظر ما انصافاً این مطلب عرفی نیست و دل انسان قبول نمی کند که نماینده یک مرجع در یک شهر انسان غیر ثقه ای باشد چه برسد به نماینده یک معصوم در یک شهر که موجب وهن مقام امامت می شود. به نظر ما انصافاً از وکالت حسن ظاهر فهمیده می شود.

لذا با این بیان دوم یحیی بن أبی عمران توثیق می شود و سند خوب است و دلالت آن نیز به نظر ما خوب است که مربوط به نماز است و مهم این است که معنای خزّ را پیدا کنیم لذا راجع به آن فکر کنید.

1. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص372.](http://lib.eshia.ir/10083/2/372/%D8%B0%D8%A7%20%D9%86%D8%AD%D9%86) [↑](#footnote-ref-1)
2. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص451.](http://lib.eshia.ir/11005/6/451/%D8%A7%D9%84%D9%85%D8%B7%D8%B1%D9%81) [↑](#footnote-ref-2)
3. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص451.](http://lib.eshia.ir/11005/6/451/%D8%A7%D9%84%D8%AC%D8%A8%D8%A9) [↑](#footnote-ref-3)
4. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص442.](http://lib.eshia.ir/11005/6/442/%D9%81%D9%88%D8%A7%D9%82%D9%81%D9%87%D9%85) [↑](#footnote-ref-4)
5. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج6، ص451.](http://lib.eshia.ir/11005/6/451/%D9%85%D8%B9%D8%A7%D8%B4%D8%B1) [↑](#footnote-ref-5)
6. [استبصار، شیخ طوسی، ج1، ص385.](http://lib.eshia.ir/11002/1/385/%D8%AC%D9%85%DB%8C%D8%B9%20%D8%A7%D9%84%D8%AC%D9%84%D9%88%D8%AF) [↑](#footnote-ref-6)
7. [تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، ج2، ص369.](http://lib.eshia.ir/10083/2/369/%D8%A3%D8%B5%D9%86%D8%A7%D9%81%20%D8%A7%D9%84%D8%AC%D9%84%D9%88%D8%AF) [↑](#footnote-ref-7)
8. [الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، ج3، ص400.](http://lib.eshia.ir/11005/3/400/%D8%A3%D8%B9%D8%B1%D9%81%D9%87) [↑](#footnote-ref-8)
9. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج1، ص262.](http://lib.eshia.ir/11021/1/262/%D8%AA%D8%AC%DB%8C%D8%A8%D9%86%DB%8C) [↑](#footnote-ref-9)
10. [من لا یحضره الفقیه، شیخ صدوق، ج4، ص450.](http://lib.eshia.ir/11021/4/450/%D9%85%D8%A7%D8%AC%DB%8C%D9%84%D9%88%DB%8C%D9%87) [↑](#footnote-ref-10)
11. [تفسیر القمی، علی بن ابراهیم قمی، ج1، ص4.](http://lib.eshia.ir/12015/1/4/%D8%AB%D9%82%D8%A7%D8%AA%D9%86%D8%A7) [↑](#footnote-ref-11)
12. [بصائر الدرجات، محمد بن حسن صفار، ج1، ص262.](http://lib.eshia.ir/86650/1/262/%D8%A7%D9%81%DA%A9%D9%87) [↑](#footnote-ref-12)